

مسئولیت فردی در برابر مسئولیت اجتماعی

حسن حاج‌پلیانی
میرکبهان معینزاده

آگاهان می‌دانند که اندیشه رفاه اجتماعی خاص تمدن آمریکایی و اروپایی نیست بلکه در ممالک شرقی بویژه کشورهای اسلامی ریشه‌های کهن دارد و مفهوم «تکافل» یا هم‌پذیری اجتماعی یکی از مفاهیم دیرین و اساسی نظام اخلاقی و سیاسی زندگی مسلمانان در طی قرون بوده است. اما در زمان ما، اهمیت این مفهوم و شقوق و آثار عملی آن به شکلی عملی و سازگار با مقتضیات جهان نواز سوسی متفکران و مصلحان اجتماعی مغرب زمین عنوان شده است و از همین رو در این گفتار ما بیشتر به نظریات ایشان استناد می‌کنیم.

امروزه در مغرب زمین دو برداشت گوناگون از رفاه اجتماعی اعتبار و رواج دارد. مطابق استنباط اول، وجود سازمانها و نهادهای مربوط به رفاه اجتماعی تنها هنگامی ضرورت می‌یابد که منابع معمول خدمات و مساعدتهای اجتماعی، یعنی خانواده و بازار، از کار خودد بازمانند یا فعالیتشان احتیاجهای موجود را بر نیاورد. چون در این برداشت کارهای مربوط به رفاه اجتماعی، بازمانده وظایف و سازمانها و نهادهای متعارف اجتماعی است، نظریه مربوط به آن را «بازمانده‌ای» (Residual) می‌نامند. اما مطابق برداشت دوم، تأمین رفاه اجتماعی از وظایف عادی و مقدماتی جامعه صنعتی امروز به شمار می‌رود و سازمانهای متصدی تأمین آن جزو نهادهای اساسی اجتماعی است و به همین سبب نظریه مربوط به این برداشت «نهادهای» (Institutional) نامیده می‌شود.

این دو نظریه از خصوصیات اخلاقی و فکری جامعه‌های آمریکایی و اروپایی سرچشمه می‌گیرد و در واقع نماینده دو شیوه گوناگون تفکر و سیاستگذاری در تنظیم اجتماعی و سیاسی است؛ یکی سیاست فعالیت‌های آزادانه فردی و اقتصادی و دیگری لزوم دخالت و رهبری دولت در تأمین برابری و عدالت اجتماعی.

غرض از نگارش این مقاله، بررسی و سنجش دلایل موافق و مخالف هر یک از این دو نظریه و سرانجام جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از آنهاست.

در نظریه بازمانده‌ای فرض بر این است که دوراه «طبیعی» برای برآوردن نیازهای فردی وجود دارد؛ یکی خانواده و دیگری اقتصاد بازار یا اقتصاد میبادلاتی و اساس بر آن است که حفظ رفاه اجتماعی از این دو

راه صورت می‌گیرد. ولی بدبختانه خانواده و اقتصاد میبادلاتی همیشه کار خود را به نحو مطلوب و کافی برای رفع احتیاجات همه افراد اجتماع انجام نمی‌دهند. چه بسا شیرازه زندگی خانوادگی به علل گوناگون فردی و اجتماعی گسیخته می‌شود و چه بسا نظام سوداگری و مبادله بر اثر عوامل پیچیده اقتصادی و سیاسی خلل می‌پذیرد. گاه نیز فرد به سبب بیماری یا بیماری نمی‌تواند آنچنان که باید از خدمات و فواید زندگی خانوادگی و اقتصادی بهره‌گیرد. در این صورت باید عامل سومی برای رفع نیازهای فردی دخالت کند که همان سازمان خاص تأمین رفاه اجتماعی است. بدین سان چنین سازمانی اساساً به اجرای کارهای اضطراری و فوق‌العاده‌ای می‌پردازد که سازمانهای معمولی اجتماع به سبب دشواریها و بحرانیهای درونی خود از عهده آنها بر نمی‌آیند. از همین رو، انتظار آن است که به محض آنکه سازمانهای دیگر - یعنی خانواده و نظام اقتصادی - عملیات عادی خود را از سر گیرند مسئولان رفاه اجتماعی از فعالیت دست‌بکشند.

رفاه اجتماعی در اینحال به علت خصوصیات موفق بودن و جایگزین بودن و مکمل بودن خود نسبت به سایر فعالیت‌های اجتماعی با عنوانی مانند امور خیریه و انفاق و بخشش و نظایر آن خوانده می‌شود. در آمریکا این نوع برداشت از رفاه اجتماعی بیشتر پیش از رکود و بحران اقتصادی عظیم سال ۱۹۲۹ رواج داشت. چنین استنباطی با طرز فکر دیرین ملت آمریکا درباره ضرورت مسئولیت فردی و خودیاری همخوانی دارد ولی تغییرات اجتماعی اساسی و دامنه‌داری که با هر چه صنعتی‌تر شدن جهان امروز روی داده است در آن مورد عنایت قرار نگرفته است.

امادر نظریه «نهادهای» رفاه اجتماعی را معمولاً این گونه تعریف می‌کنند: «رفاه اجتماعی عبارت است از نظام منشکل خدمات و نهادهای اجتماعی به منظور یاری افراد و گروه‌ها برای رسیدن به پایه رضایت بخشی از زندگی و بهداشت. منظور از رفاه اجتماعی، ایجاد آن گونه روابط شخصی و اجتماعی است که پرورش کامل استعدادهای افراد و افزایش رفاه آنان را به نحو هم‌آهنگ با نیازهای جامعه ممکن سازد».

در این تعریف، کوشش برای تأمین رفاه

اجتماعی، دیگر جنبه غیر عادی و فوق العاده ندارد بلکه به صورت یکی از وظایف حقیقی و مشروع جامعه در آمده و ناتوانی فرد برای بر آوردن نیازهای خود در چارچوب زندگی خانوادگی و شغلی و درگیر و دار جامعه پیچیده امروزی مورد اعتناء واقع شده است. داورى افراد در باره هر يك از این دو نظریه بر حسب معتقدات و ارزشهایشان فرق می کند. کسانی که بر زوال نظام سنتی جامعه خود اسف می خورند نظریه دوم را مخلص شخصیت فردی می دانند و آنان که تحقق جامعه کمال مطلوب خود را با ابتکار و حسن نیت فردی ممکن نمی بینند، نظریه اول را ماسماعی برای تأمین بهر روزی همگانی می شمرند.

اینک ببینیم که عملی شدن هر يك از این دو نظریه به چه شرایط و کیفیات فردی و اجتماعی نیازمند است.

مسئولیت فردی

اختیار و مسئولیت لازم و ملزوم یکدیگرند. همانگونه که اختیار بدون مسئولیت زمینه ساز بی بندوباری و بی نظمی است مسئولیت بدون اختیار نیز قابل تصور نیست و زمینه ساز ظلم است. انسان به همان میزان که مسئولیت دار باید متناسب با آن اختیار داشته باشد. اگر گفته می شود که انسان موجودی است آزاد و مختار بلافاصله باید گفته شود که انسان موجودی است مسئول. بطور طبیعی انسان به محض اینکه راهی یا شیوه ای را در زندگی خویش انتخاب کرد نسبت به نوع انتخاب خود مسئولیت پیدا می کند. انسان موجودی است مسئولیت پذیر که می تواند متناسب با توانایی و مقدرات مادی و معنوی خود، مسیر خویش را طی کند. باید توجه داشت که این مسئولیت ابعاد مختلفی دارد: مسئولیت انسان نسبت به خود، خانواده، خویشاوندان، همسایگان، همشهریان، هموطنان، هموعان. بطور کلی مسئولیت از خود شروع و دامنه آن به تدریج گسترده می شود و در نهایت تمامی بشریت را در بر می گیرد. انسان نسبت به خود بیشترین مسئولیت را دارد و نسبت به خانواده در مقایسه با غیر خویشاوندان ای مسئولیت سنگین تری است.

از نظر اسلام نیز مسئولیت انسان دارای اهمیت ویژه ای است. برای انسان در ابعاد مختلف فردی و

اجتماعی مسئولیت های خطیری مطرح شده است. چنان که در آیات ۲۸۶ سوره بقره و ۱۵۲ سوره انعام آمده است مسئولیت هر انسانی در حد توان و استطاعت اوست. در احادیث و روایات پیامبر گرامی اسلام و ائمه معصومین هم توجه به مسئولیت های فردی و اجتماعی و بویژه مسئولیت در قبال افراد نیازمند و دردمند از وظایف مهم مسلمانان دانسته شده است.

هر کس ممکن است به انگیزه احساسات شخصی یا معتقدات دینی یا فلسفی، بر خود فرض بداند که غمخوار و فریادرس هموعان خویش باشد و بر اثر آن خود را تا اندازه ای مسئول رفاه دیگران بداند و بکوشد تا در بهزیستی آنان سهمی ادا کند. می توان در این باره بحث کرد که آیا چنین خصالی در فرد، غربزی است یا اکتسابی، اثبات یا نفی غربزی بودن چنین خصالی یک رشته مباحث مربوط به خواص زیستی و علم وراثت (Genetics) را پیش می آورد که خارج از حوصله گفتار ماست. بطور کلی می توان گفت که اگر هم ویژگیهای زیستی و ارثی در ایجاد خصوصیت نوع پرستی مؤثر باشد دوام آن بی شک معلول عوامل اجتماعی است که شناخت آنها به بحث ما بیشتر مربوط می شود. برخی از صاحب نظران این عوامل را به شرح زیر بر شمرده اند:

سخت کوشی

انسان سخت کوش، بیرون گراست یعنی به زیستن و کار کردن با دیگران میل شدید دارد و پیوسته در پی تسلط بر محیط زندگی خود است. این خصوصیت چون به حد افراط برسد به خوی تهاجم یا پرخاشگری (Aggressiveness) مبدل می شود.

چنین شخصی درباره همه صفات و اعمال دیگران بر قیاس صفات و اعمال خود داور می کند؛ اگر افرادی که با او سروکار دارند مانند او سختکوش یا پرخاشگر باشند کارهایشان را معلول اراده و تعمد می داند و اگر برخلاف او، دارای منشی انفعالی و کنش پذیر (Passive) باشند کارهای شان را عکس العملی در برابر کوشش و پرخاش دیگران می شمارد. در نتیجه این طرز تفکر هر گونه حسن یا قبح امور اجتماعی زاینده اراده و عمل خود انسان شمرده می شود که منبع آنها را در خود اجتماع باید جست. سختکوشی و پرخاشگری می تواند خصوصیتی ذاتی و ارثی باشد چنان که قوت و ضعف

آن در کودکان متفاوت است ولی تاجایی که خصیصه‌های مکتسب است به چگونگی تمدن و فرهنگ محیط فرد بستگی دارد. تمدن غربی بیشتر پرورنده‌ی خوی کوشندگی و پرخاشگری است و تمدن شرقی به ویژه آن انواعی که به تعالیم و روحیات عرفانی عجیب است باز دارنده‌ی آن.

سالمندی و آزمودگی

هر چه بر عمر انسان بگذرد تجربه‌ی او از مواردی که کاری را خودسرانه، برخلاف توصیه و اندرز دیگران یا موازین عرف و اخلاق اجتماعی انجام داده و عبرت آموزی او از نتایج سودمند یا زیان آوری که از اینگونه کارها برده است فروتر می‌شود.

این اعمال خودسرانه و مستقل، از ممیزات شخصیت هر فرد و مدد رسان حس هویت اوست. میزان احساس خودمختاری و استقلال هر فرد به طول زندگی او بستگی دارد. کودک یکسره تابع اراده‌ی بزرگتران خویش است. در مرحله‌ی بعد که فرد بر اثر تربیت یا تجربه، توانایی بیشتری برای گرفتن تصمیمات مستقل می‌یابد میان وابستگی به اراده‌ی دیگران و خودمختاری او تعادلی برقرار می‌شود. در زمان پیری عده‌ی کسانی که از لحاظ تجربه بر او تفوق داشته باشند بسیار اندک است و او تصمیمات مربوط به کیفیت رفتار خود را با استقلال و اختیار روز افزون اتخاذ می‌کند. اگر چه بر اثر سالخوردگی و پختگی، از اهمیت و نفوذ جریانات اجتماعی در تعیین سرنوشت افراد و رویدادها آگاه می‌شود ولی روشن تر از هر زمان می‌بیند که چگونه مسیر زندگی افراد به سبب تصمیمات خودشان در اوضاع و احوالی که جامعه مانع آزادی عمل آنان نبوده یکسره عوض شده است.

شعور و کوشش سیاسی

پرسشی که در این زمینه پیش می‌آید آن است که آیا افراد به این علت حس مسئولیت فردی می‌یابند که می‌توانند آزادانه در فعالیت‌های سیاسی جامعه خود شرکت جویند و بر نحوه تصمیمات سیاسی آن اثر بگذارند یا آنکه بر عکس، بر خورداری ایشان از آزادی سیاسی معلول رشد حس مسئولیت فردی در آنان است؟ به فرض تردید در درستی یکی از این دو شق، به وجود ارتباط و همبستگی میان آنها شک

نمی‌توان داشت. شاید درست تر آن باشد که بگوییم حتی اگر حس مسئولیت فردی اولویت داشته باشد یا در انسان به طور غریزی و فطری موجود باشد پرورش و بقا و کمال آن در گرو کوشش عملی و شرکت مداوم در جریان زندگی اجتماعی است و در جامعه‌ای که با نظام خود کامگی اداره می‌شود و افراد آن امکان شرکت آگاهانه در تصمیمات سیاسی را ندارند حس مسئولیت فردی یا اصلاً موجود نیست یا اگر هست محکوم به فناست.

معتقدات دینی

در این مورد نیز مانند موردهای دیگر هم ممکن است که حس مسئولیت فردی ناشی از اصول و عقاید دینی انسان باشد و هم بر عکس احتمال دارد که دین او از عرف و عادت و روحیات جامعه نشأت یابد که این حس را در نهاد افراد پرورش می‌دهد.

برخی از ادیان بر ارج و اهمیت شخص انسان تأکید می‌کنند و فردیت او را محترم می‌شمارند و در عین اعتقاد به قدرت فائقه و حاکمیت‌هایی خدو ندر همه‌آدمیان و گان و همه کائنات، اراده انسان را در تنظیم زندگی فردی خود آزادی می‌دانند. پیداست که پیروان چنین ادیانی در قیاس با ادیان متفاوت با آنها، با مفهوم مسئولیت آشنا تر و به تأثیر عمل انسان در سرنوشت او معتقدترند.

دین اسلام هم با وجود همه شاخ و برگها و خرافاتی که دشمنان یا دوستان نادان بر آن بسته‌اند در اساس و جوهر خود، بر آزادی اراده انسان و ضرورت مسئولیت او در رفاه خود و خانواده خود از همه مهمتر بر تکلیف او برای یاری رساندن به در ماندگان و تهیدستان تأکید می‌کند.

در میان مذاهب دیگر، مذهب پروتستان بویژه فرقه کالونی (calvinist) آن با وجود اعتقاد به جبر و تقدیر، همین خصوصیت را دارد؛ برخلاف مذهب کاتولیک که دست کم به شکل دیرین خود شخصیت و اراده و زندگی فرد را یکسره تابع خواست و فرمان خدا می‌داند.

استقلال اقتصادی

افرادى که در پرتو زحمت و کوشش راستین خود بتوانند نیاز مندیهای مادی خویش را بر آورند و بیش از نیاز خود در آمد داشته باشند بالطبع بیش از

نیز وضع قوانین و ضوابط معینی برای جلوگیری از نقض آزادی فرد شده است. در این جوامع، شیوه غیر مستقیم نظارت و سلطه اجتماعی، بر شیوه‌های مستقیم رجحان داده می‌شود.

بدین معنی که به جای آنکه شخص خاطی را تنبیه یا حبس یا تبعید کنند تا حد ممکن می‌کوشند تا دارایی و اموال او را از طریق مالیات و جریمه و دعاوی مدنی تحت محدودیتها و تصرفهای در آورند. اجرای رسمی مانند وفا کردن به عهد یا عمل کردن به قسم یا محترم داشتن قول در اجتماعات، همگی به مسئولیت فردی در قبال عمل و فعالیت آزادانه بستگی دارد و تعهدات و بر نامه‌های معقول اجتماعی نیز اصولاً بدون رعایت این رسوم امکان پذیر نیست. می‌توان ادعا کرد که دولت یا جامعه به طور کلی می‌تواند در صورت لزوم با توسل به زور افسراد را به اجرای تعهدات خود وادارد. ولی در پاسخ باید گفت تا زمانی که مفهوم مسئولیت فردی در اعماق ذهن و وجدان اعضای جامعه جای نگرفته باشد اجرای تعهدات به طور کامل و مؤثر امکان پذیر نیست.

اینها همه جنبه‌های مثبت مسئولیت فردی و سودهای اجتماعی آن است ولی بحث واقع بینانه در این باره ایجاب می‌کند که از موانع بروز رشد و نیز از جنبه‌های منفی و زیان آور مسئولیت فردی غافل نباشیم.

اولاً در جوامعی که رسم از دواج درون قومی (Endogamy) رایج است یعنی افراد خانواده‌ها یا قبیله‌ها با خویشاوندان شان زناشویی می‌کنند تفاوت‌های بارز و محسوسی در خصوصیات روحی و گاه بدنی افراد وجود ندارد و حال آنکه پیشتر اشاره کردیم که لازمه بروز حس مسئولیت فردی وجود خصوصیات در سرشت هر فرد است تا به دلیل تفاوت با خصوصیات افراد دیگر او ابر هویت و فردیت خویش آگاه سازد. در چنین جوامعی هر کس توانایی و استعداد برای ممتاز و متفاوت شدن از دیگران را ندارد و بالطبع افراد بیشتر مایلند که خود را فقط جزئی از کل و فردی از جمع بزرگ و بیشکلی به نام قوم یا قبیله یا ملت بشمارند.

ثانیاً توقع مسئولیت فردی از کسانی که خواه به حکم طینت خود و خواه به سبب زیستن و کار کردن در اجتماعی ناسالم، سرشتی انفعال یا غیر فعال دارند زیان آور و نارواست.

کسانی که کمتر از حد نیاز خود در آمد دارند آماده پذیرش اصل مسئولیت فردی هستند. این البته به شرطی است که نظام سیاسی و قانونی جامعه توزیع عادلانه در آمدهارا بر حسب توانایی تولیدی هر فرد تأمین کند تا به پاس آن، تنها وسیله بهبود زندگی افراد در جامعه میزان پر کاری و کاردانی و آزمودگی و توانایی ایشان در کارهای تولیدی باشد.

به عکس، در جامعه‌ای که روشهای ناسالم اقتصادی بویژه استعمار شدید انسان از انسان و رسم انحصار (monopoly) بر آن مسلط باشد ترقی مادی غالباً معلول تباری و توطئه میان صاحبان ثروت برای بهره کشی هر چه شدیدتر از زحماتشان باروشهای فریبکارانه و غیر انسانی شمرده می‌شود و در نتیجه، هر کس ولو آنکه بسیار پر کار و کاردان و آزموده و توانا باشد این خصال خود و در نتیجه شخصیت خویش را در بهبود سر نوشت خود داری هیچگونه اثری نمی‌داند و حس مسئولیت فردی در او بتدریج از میان می‌رود.

سودها و زیانهای اعتقاد به

مسئولیت فردی

اساساً مسئولیت فردی مقتضای فردیت هستی انسان است، یعنی صرف اینکه انسان خود را موجودی واحد و جدا از دیگران و نیازهای خود را متفاوت با دیگران می‌یابد او را می‌دارد تا در بی بیان این نیازها و پیدا کردن وسایل رفع آنها بر آید و در ضمن کوشش‌های خود، خواه از راه تولید و خواه مبادله، مسئولیت فردی خویش را درک کند.

کسانی که واقعیت اجتماعی را از لحاظ مسئولیت فردی درک و توجیه می‌کنند، فردانسان را ارج بسیار می‌نهند و نسبت به شخصیت او احترام و حساسیت شدیدی دارند.

بسیاری از حقوق و قواعد محافظ حقوق فردی که در نظام کشورهای پیشرفته پذیرفته شده است مانند اصل لزوم وفای به عهد و اجرای عقود و اصل habeas - Corpus که در حقوق انگلوساکسون حقوق متهم را ضمانت می‌کند ناشی از بروز و رشد همین حس است.

در زندگی سیاسی جوامع، آگاهی از مسئولیت فردی مایه وضع و تدوین حقوق و آزادیهای افراد در قوانین و مصونیت جان و مال ایشان از تجاوز و تعدی و

در جوامعی که قریه‌ها تحت نظام بندگی و استبدادی به سر برده‌اند و در آنها حرمت و وجدان و شخصیت فردی هیچ‌گاه محترم نبوده است چشمداشت اینکه هر کس مسئولیت زندگی و تأمین معاش خود را داشته باشد نشانه بی‌اعتنایی یا ناآگاهی از واقعیات است. حتی در جوامعی که به‌طور نسبی از رفاه و ترقی برخوردارند انتظار اینکه مثلاً کودکی بی‌پدر و بی‌سرپرست از عهده تأمین هزینه معیشت و تحصیل خود برآید یا آنکه بیوه‌زنی بدون داشتن استطاعت کافی مسئولیت نگهداری و پرورش فرزندان یتیم خود را به تنهایی بر عهده گیرد خلاف عقل و انصاف است.

کوتاه سخن آنکه پافشاری بر سر لزوم آزادی اراده و انتخاب و ضرورت مسئولیت خواهی از افسردگی که توانایی یا دانایی یا ذوق آن را ندارند نارواست. اگر این پافشاری از جانب افراد زبده و توانگر اجتماع باشد غالباً دلیل بی‌میلی خود آنان به قبول مسئولیت اخلاقی برای یاری کردن به دیگران پنداشته می‌شود. و انگهی سوء استفاده از اصل مسئولیت فردی موجب آن می‌شود که افرادی به زیان اجتماع قدرت و ثروت یا بند بویژه اگر مالکیت و کسب قدرت مهم‌ترین ارکان شخصیت فردی به‌شمار آید.

بدینگونه است که افراد فقیر و بی‌قدرت، همواره در محرومیت باقی می‌مانند و به جای حکومت جبار، افراد جبار در جامعه پیدامی‌شوند. ثروتمندان و زورمندان، طبقات تهیدست و ضعیف را از فرصت بیان نیازهای خود و وسایل رفع آنها باز می‌دارند. از سوی دیگر، احکام سنگین دادگاه‌ها بر ضد خاطیان و بزهکاران تهیدست چه بسا اساس معیشت آنان را برهم‌زند و زندگی‌شان را تیره کند، در حالی که توانگران می‌توانند بایر داختم جرمه‌های مقرر در قانون که در قیاس با اثر و تشان مبالغی ناچیز است از کیفر و مجازات شخصی به سبب ارتکاب جرائم خصوصی در امان بمانند. بدین ترتیب مسئولیت فردی در اوضاع و احوال منصفانه‌ای اعمال نمی‌شود و وجدان اجتماعی نیز که قاعدتاً در نظام قضایی و قوانین جامعه انعکاس می‌یابد قادر به پیشگیری از عواقب زیان‌آور آن نیست.

باید به یاد داشت که زورمندان و توانگران سودجو و خودخواهی که از مفهوم مسئولیت فردی

سوء استفاده می‌کنند خود به آن اعتنایی ندارند و قدرت اجتماعی را از راه نظام قضایی در مسیر حفظ منافع خود منحرف می‌کنند. گاه مسئولیت فردی در قاموس عامه مترادف خطا و گناه پنداشته می‌شود و احساس خطا کاری در حالی که واقعاً خطایی از فرد سر نزده است موجب احساس حقارت نابجاست.

برای نمونه، اگر شخص الف بر اثر عواملی که خارج از اختیار و مسئولیت اوست دچار گرفتاری و مشکلی شود، گناه آن ممکن است به گردن شخص دیگری مانند ب باشد و به همین دلیل ب مسئولیت فردی در قبال وضع الف داشته باشد.

در اینحال ممکن است الف از قانون برای رفع مشکل خود کمک گیرد و ب مسئول دانسته شود ولی اگر هیچ‌فردمعین یا سازمان معینی را نتوان مسئول وضع الف شناخت در آن حال در درجه اول او خود مسئول است که در حدود مقدور آتش در راه رفع مشکل خویش اقدام کند. ولی این مسئولیت او ناشی از خطای او نیست و اگر مسئولیت را با خطا اشتباه کند بناحق دچار احساس گناهکاری و وسواسی می‌شود که به اساس شخصیت و اعتماد به نفس او صدمه می‌زند. بهتر است این نکته را با مثالی مشخص‌تر روشن‌تر کنیم. فرزند من تحصیلات دبیرستانی خود را با موفقیت به پایان می‌رساند و من اینک باید او را به دانشگاه بفرستم. ولی در موعد نام‌نویسی او من استطاعت پرداخت هزینه نام‌نویسی و شهریه او را ندارم. ممکن است این عدم استطاعت مالی برای من امری اتفاقی باشد، بدین معنی که مثلاً بدهکاری در سر موعد بدهی خود را به من تیرداخته باشد و بر اثر آن من پول کافی هم برای تأمین زندگی خانواده ام و هم پرداخت هزینه تحصیل دانشگاهی فرزندم نداشته باشم. در این حال بدهکار من مسئول بروز مشکل فعلی من است و من با اقامه دعوا به زیان او و احیاناً وصول طلب خود مشکل را رفع می‌کنم. ولی در حالتی دیگر ممکن است عدم استطاعت من امری اتفاقی نباشد بلکه از اوضاع و احوال و نظام نادرست اجتماعی ریشه گیرد.

در این حال شخص معین یا سازمان معینی مسئول مشکل من نیست و من خود مسئول گرفتاری خویش شناخته می‌شوم و بدین سبب باید از هر طریقی که شده با کار و زحمت بیشتر هزینه تحصیل فرزند خود را تأمین کنم. این مسئولیت من ناشی از خلاف و

امور و وقایعی می بیند که از «خارج» از او ریشه می گیرند و در رخ می دهند از «درون» و باطن او. در سوی دیگر، مادر کارهایی را برای کودک انجام می دهد و رفع نیازهای کودک را به ابتکار خود او نمی گذارد. در مراحل بعدی زندگی، مانند آنچه در مورد مسئولیت فردی دیدیم، یک رشته عوامل اجتماعی و خصوصیات فردی موجب بقا یا تقویت حس مسئولیت اجتماعی می شود که طبعاً معکوس عواملی هستند که در مورد مسئولیت فردی بر شمرده ایم:

انفعال و بی جنبشی

اگر چنان که دیدیم داشتن طبع سختکوش و فعال، حس مسئولیت فردی را در نهاد شخص پرورش می داد در اینجا بر عکس، فردی که نهاد انفعالی و کنش پذیر (Passive) دارد مسئولیت حل مشکلات خویش را به گردن اجتماع می اندازد. چنین شخصی غالباً احساس می کند که امور زندگی بر او مسلط است و از اراده و عمل او ریشه نمی گیرد.

جوانی و نآز مودگی

کودک یا نوجوان تابع قدرت و اراده دیگران است، بزرگتران در شماره بر او فزونی دارند و او داناتر و آزموده ترند. او کمتر امکان می یابد که برخلاف میل و فرمان اولیای خود عمل کند و درست و نادرست آن را بیازماید و در نتیجه کمتر این اقتدار می یابد که کامیابی یا ناکامی اش بیشتر معلول اراده و عمل خود اوست تا اراده و عمل بزرگتران. او هنوز هویت کامل خود را احراز نکرده است و از این رو در رفتار خویش خصوصیات و صفات منحصر به فردی نمی بیند که به خودی خود باعث پیشرفت یا عقب ماندگی در اجتماع شود. وانگهی، در زندگی خانوادگی و آموزشی پیوسته به موانع و محدودیتهایی به شکل قاعده یا انضباط بر می خورد. گهگاه می کوشد تا اراده و قدرت خود را بر افراد کهنتر از خویش تحمیل کند ولی اولاً شماره کهنتران اندک است و ثانیاً بزرگتران او را از این کار باز می دارند. بدین سبب کودک یا نوجوان تمایل می یابد که امور را از دیدگاه مسئولیت اجتماعی بسنجد زیرا بدین گونه گناه معایب رفتار او به دیگران نسبت داده می شود و خود او در اصل و نهاد خویش معصوم به شمار می آید. اگر بزرگتران درباره رابطه خود با او احساس گناهکاری یا نگرانی کنند ممکن است آنان را با سرزنش کردنشان به خاطر ایقان کردن

خطای خود من نیست ولی ممکن است من احساس مسئولیت را با احساس خطای شخصی یکی بدانم و بر اثر آن دچار «عقده گناه» شوم.

از دیگر زیانهای جامعه ای که در آن اصل مسئولیت فردی مناط اعتبار باشد آن است که گاه افرادی که به علت نظام غلط اجتماعی فاقد حقوق و امتیازات انسانی اند این نقص را معلول عدم استعداد ذاتی و طبیعی خویش می پندارند. اصولاً در چنین جوامعی اعتقاد به اینکه منزلت و وضع هر فرد در اجتماع را اخصال و خصوصیات زیستی و ذاتی او معین می کند رواج فراوان دارد. این تصور دنباله همان اعتقاد پیشینیان اکثر ملت های جهان به خصوصیات موروثی طبقاتی است، یعنی اعتقاد به اینکه فرزندان طبقات ثروتمند ذوق و مهارت اقتصادی پدران خود را به ارث می برند یا فرزندان نوابغ، باهوش و قریحه به دنیا می آیند یا فرزندان طبقات حاکم به طور غریزی شیوه رهبری و زمامداری را می دانند.

ولی تجارب و واقعیات تاریخی نشان داده است که عضویت افراد در طبقات اجتماعی امر ثابتی نیست بلکه پیوسته دگرگونی می پذیرد و ثروت و علم و قدرت و امتیازاتی از اینگونه تنها تحت تأثیر دو عامل کوشش فردی و اوضاع و احوال اجتماعی مساعد به دست می آید.

مسئولیت اجتماعی

کاستی ها و زیانهای مسئولیت فردی از نوع آنچه به اختصار گفته شد جمعی از متفکران و مصلحان اجتماعی را به قبول نظریه مخالف آن، یعنی نظریه مسئولیت اجتماعی متعالی کرده است. این نظریه بر این اصل استوار است که علت اصلی هر گونه ناروایی و ناهنجاری در وضع افراد را باید در چگونگی و ساخت زندگی اجتماعی آنها جست؛ اگر در وضع فرد، ناهنجاری و نقصی باشد گناه آن به گردن اجتماع است. مدافعان این نظریه مانند پیروان نظریه مسئولیت فردی از پاره ای از واقعیات و تجارب زندگی اجتماعی مدعی می گردند و نخستین تجربه ای که در اثبات مدعای خود یاد آور می شوند رابطه مادر و فرزندی است. وضع کودک در این مرحله تا اندازه ای به کیفیت بنیه و سلامت او بستگی دارد ولی تا اندازه ای نیز معلول اوضاع و احوال اتفاقی محیط اوست. در یک سوی این رابطه، کودک زندگی خود را یک سلسله

مسئولیت جمعیشان دچار محظور اخلاقی کند و به رفع نیازها و ارضای خواسته‌های خویش وادارد.

عدم شعور و فعالیت سیاسی

در کشورهایی که به شیوه استبدادی پابند مآبانه (Paternalistic) اداره می‌شوند افراد در اداره زندگی ملکی سهمی ندارند. بر نامه‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی بدون مشورت با آنان از جانب مقامات بالا معین و به صورت تصمیمات ماشینی و بی‌روحي بر آنان تحمیل می‌شود. در چنین جامعه‌ای فرد برای اراده و عمل خود ارزشی قائل نیست و در نتیجه گناه همه عیبها و ناروایی‌ها را به گردن اجتماع می‌اندازد.

معتقدات دینی

هر نوع عقیده دینی که اراده و فردیت انسان را انکار کند و او را در همه کارهای خود مجبور بیندازد و شخص او را فقط جزئی از کل عظیم تری که دارای ارزش است بدانند زمینه مساعدی در ذهن پسر و آن خود برای پذیرش اصل مسئولیت اجتماعی فراهم می‌کند.

البته هیچ دینی در جهان نیست که تکالیفی برای فرد قائل نشود ولی ادیان از حیث اعتقاد به میزان آزادی اراده و قدرت انسان به عنوان عاملی مسئول باهم تفاوت دارند.

وابستگی و نیاز اقتصادی

فردی که بر اثر نارواییها و کاستیهای نظام سیاسی و قضایی و اقتصادی جامعه خود نتواند نیازهای معیشتی خویش را برآور دیا نتواند توقعات خود را با میزان درآمد خویش متناسب کند اندک اندک این احساس در او جاگیر می‌شود که جامعه مسئول ناکامی اوست. چنین افرادی غالباً اصلاح اجتماعی را تنها چاره مشکلات خویش می‌شمرند و در راه آن پای می‌فشارند.

نوجوانان و جوانان و مادران در سالهایی که مسئولیت پرورش کودکان خود را بر عهده دارند و همه کسانی که تمام یا قسمتی از هزینه معاش خود را به عنوان بیمه تأمین یار فاه اجتماعی از منابع دولتی دریافت کنند به این طرز فکر خود دارند.

سودها و زیانهای اعتقاد به

مسئولیت اجتماعی

اصل مسئولیت اجتماعی بر پایه اعتقاد به

برابری و همسانی ذاتی و زیستی افراد بشر استوار است و همه آنان را در آفرینش از یک گوهر می‌داند. کسانی که ویژگیها و تواناییهای روانی و تنی یکسان دارند و در «مسابقه» معاش یا منزلت یا قدرت همگی از یک نقطه شروع می‌کنند این اصل را تنها اساس درست اداره و تنظیم زندگی اجتماعی می‌شمرند. چون در این اصل، اجتماع به طور کلی حرمت و اهمیت عظیمی دارد، اجرای آن مستلزم این است که افراد رفتار و نیازهای خود را با مصالح جامعه هماهنگ کنند و پاسداری از یگانگی و همبستگی اجتماع را بزرگترین فضیلت به شمار آورند و تهدیدستان و افتادگانی را که زندگی خود را با معیارهای اجتماعی تطبیق می‌دهند به همان اندازه سزاوار حمایت و سرپرستی دولت بدانند که توانگران و زورمدان را فقط عصیان عمدی بر ضد تصمیمات جمعی است که عصیانگر را از این حمایت محروم می‌کند.

رقابت و کشمکش به حس همبستگی اجتماعی گزند می‌رساند، یا می‌تواند برساند؛ از این رو در نظر مدافعان اصل مسئولیت اجتماعی کاری نکوهیده است. اینان بویژه تأکید دارند که همبستگی و تعاون اجتماعی بهترین ضامن امنیت ملی و صلح بین‌المللی است.

بسیاری از کارهای عام‌المنفعه که امروزه جزو برنامه‌های ترقیخواهانه دولت‌هاست، مانند کوشش در راه تأمین بهداشت همگانی، پیشگیری از بیماری‌های همه‌گیر، بازرسی داروها و مواد خوراکی و جز آن، از همین اعتقاد به مسئولیت اجتماعی ریشه گرفته است. وانگهی، چون این اعتقاد متضمن ترجیح منافع جمعی بر فردی است، ناگزیر در افراد حس از خودگذشتگی و ایشاری در جهت پاسداشت مصلحت اجتماعی ایجاد می‌کند که مآلاً موجب تقویت روح تعاون اجتماعی می‌شود. اما از زیانهای اصل مسئولیت اجتماعی یکی دلسرد کردن افرادی است که منش فعال و خطر جوی و مبارزه طلب دارند یا عهده دار مقامات مهم اداری و مسئولیت‌های سنگین هستند. زیرا در جامعه‌ای که هیچ فردی خود را مسئول عمل خود نداند بلکه هر گونه مسئولیتی را به مرجع کلی و مبهمی به نام اجتماع احاله کند، هیچ مأموری وظیفه خویش را به درستی و دقت و دلسوزی به جا

نخواهد آورد.

در دنیای امروز کسی که مثلاً مسئول حفظ ساکنان منطقه عظیمی در برابر بیماری همه گیر و مهلکی است یا وظیفه صدور اجازه پرواز هواپیمایی را با صد مسافر بر عهده دارد باید برای ایفای این وظایف از هر یک از زیر دستان خود توقع داشته باشد که وظیفه خود را با احساس مسئولیت شخصی خویش انجام دهد و گرنه هر کس گناه بی نظمیهارا به گردن دیگری می اندازد و مسامحه کاران و نادرستان همواره بهانه ای دارند تا شیوه زندگی اجتماعی و نحوه اراده سازمان ها و نظام کلی امور را مقصّر و نامرد کنند.

چنین طرز تفکری ممکن است هر گونه متخلف و تبهکاری را از مسئولیت معاف دارد؛ جوانان بزهکار گناه خود را به گردن پدر و مادر، و دزدان و آدمکشان گناه خویش را به گردن اجتماع می اندازند.

اگر اجتماع مسئولیت عمل فرد را بپذیرد دو درصد پیشگیری از رفتار زیان آور او برآید نتیجه این می شود که اندک اندک نظارت و سلطه اجتماع بر زندگی افراد فزونی می یابد تا جایی که حتی جزئیات رفتار و کردارشان را در بر می گیرد. به گواهی تاریخ این روش معمولاً سر آغاز حکومت توانیتر یا استبداد مطلق است. سرانجام اینکه رعایت اصل مسئولیت اجتماعی معمولاً مایه تمرکز اقتدارات اقتصادی و اجتماعی می شود و دولتی که بر اساس این تمرکز بدیدمی آید گاه اشتباهاً وظیفه خود را به جای ایجاد فرصتهای برابر برای افراد، برقراری برابری و یکسانی مطلق افراد یا مجبور کردن آنان به مطابقت با جمیع موازین رسمی رفتار و گفتار و اندیشه می بندارد. در چنین حالی کسانی که نبوغ یا هوش و استعداد فراوان برای انجام کارهای فکری یایدی دارند نمی توانند چنان که باید از ثمرات آفرینشهای خود بهره مند شوند بلکه باید از بخشی از آن به سود افراد فاقد این خصصال چشم پیوشند. در نتیجه به عوض آنکه افراد کم استعداد بیکوشند تا خود را به سطح افراد مستعد برسانند برعکس، افراد مستعد بتدریج به سطح بی مایگان تنزل می یابند و سرانجام استعدادها در اجتماع در طرز پایینی با هم برابر می شوند.

توجه به سودها و زیانهای مسئولیت فردی و مسئولیت اجتماعی باعث شده است که امروزه در

کشورهای پیشرفته جنبه های سودمند هر دو اصل را با هم بپذیرند و به کار بندند. چنان که در آغاز مقاله یادآور شدیم در ایالات متحده آمریکا تا پیش از رکود اقتصادی عظیم سال ۱۹۲۹ هر گونه پیشگامی و رهبری دولت فدرال در یاری تهیدستان و در ماندگان و اساساً هر گونه سیاستی که متضمن شرکت دولت فدرال در تأمین رفاه اجتماعی می بود نکوهیده دانسته می شد و اعتقاد عامه بر آن بود که ابتکار و اقدام در رفع محرومیت های فردی باید از جانب خود افراد باشد و جامعه بطور کلی یا دولت که مظهر و نماینده آن است مسئولیت جمعی در قبال آن بر عهده ندارد.

البته از قرن هجدهم اندیشه لزوم اینگونه دخالت دولتهای ایالتی وجود داشت و تا اندازه ای هم عملی می شد ولی افکار عمومی هنوز ضرورت این دخالت را عمیقاً درک نمی کرد.

بحران سال ۱۹۲۹ و مسائل روز افزون ناشی از توسعه جامعه صنعتی نشان داد که این طرز فکر نمی تواند مطلقاً درست باشد و از آن پس اعتبار اصل مسئولیت اجتماعی و لزوم رهبری و پیشگامی دولت در امور رفاهی رو به فزونی نهاد تا آنکه در سال ۱۹۳۵ دادگاه عالی آمریکا ضمن اعلام قانونیّت مقررات تأمین اجتماعی اعلام کرد:

«تیازهایی که یک قرن پیش جنبه محدود و محلی داشت امروزه می تواند به رفاه ملت زیان رساند... فقط قدرتی که جنبه ملی داشته باشد می تواند مصالح همگانی را پاس دارد».

منافع و مآخذ:

وردلیکا کالشد- جون اورم، مده کاری اجتماعی، ساختار نظری و عملی، ترجمه فریده همتی، تهران، انتشارات کلاک مشکین، ۱۳۷۹.

دکتر محمدزاهدی اصل، مبانی مده کاری اجتماعی، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۷۷.

به سوی نظام جامع رفاه اجتماعی، ویرایش و تنظیم: سعید مدنی، تهران، انتشارات سازمان بهزیستی کشور و دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی، ۱۳۷۹.

دیوید ماکارو، رفاه اجتماعی، ساختار و عملکرد، ترجمه دکتر محمد تقی جغتایی، فریده همتی، تهران، انتشارات دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی، ۱۳۷۸.

کارنامه دهساله آموزشگاه عالی خدمات اجتماعی، تهران، انتشارات آموزشگاه عالی خدمات اجتماعی، ۱۳۴۷.